

ما هم طرفدار آزادی نگاهیم!

زهره حاجی‌پور

چهره‌ها هم مثل برگ‌های پائیزی زرد و پُرمرده می‌شوند و در میان چین و چروک‌هاشون زیبایی‌های دوران جوانی را پنهان می‌کنن. زیبایی‌هایی که شاید روزگاری چشم‌های بسیاری را خیره می‌کرد و نگاه‌های بسیاری را به‌دنبال خود می‌کشاند. ولی امروز این چهره‌های درهم شکسته نه تنها تماشایی نیست بلکه عده‌ای برای ندیدن، آن هزینه گزاف خانه‌های سالمندان را متحمل می‌شن.

نزرگی می‌گفت: چشم‌ها دریچه دل‌ها است. همه چیز با مهر نگاه در دل‌ها باگانی می‌شه و به جمع دل‌بستگی‌های انسان می‌پیوندم. دوره دل‌بستگی‌های نشایدی هم مثل دوران پرشور جوانی خیلی زود به پایان می‌رسه و تنها چیزی که برای انسان به‌جامی‌داره یک نگاه سرگردان و یک دل بی‌سامانه. نگاه و دلی که لجام و افسارش را به دست نفس داده و تا ناگهانی‌باد می‌تازمارا چقدر زیباست کلام سعدی که گفته: هرچه نباید دل‌بستگی را نشاید.

امروز سینه‌چاکان آزادی معتقدند که چشم برای نگران کردن است نه نگاه‌داشتن. ماهم درست مثل آن‌ها معتقدیم که نه تنها نباید نگاه را محدود کرد بلکه باید چشم‌ها را از هر قید و بندی آزاد کرد. آن چیزی که باید اسیر و محدود بشه دله. دلی که اسیرعشق‌بخدا بشه، چشمش آزاد می‌شه و در این آزادی است که بهترین انتخاب را می‌کنه و مطمئنا انتخابش مطابق خواسته دلشه. مثل دل بی‌قرار مجنون که اسیر عشق لیلی بود و نگاهی غیر از حسن لیلی را نمی‌دید. اگر دلت از مهر خدا آزاد شد نگاهی اسیر خلق خدا می‌شه پس دلت را اسیر کن تا نگاهی اسیر نشه!



فاطمه مرادی

کنترل فامحسوس

به عمیره به زمین و زمان خیره شدی و نفهمیدی که اون خودتی که همه چیز رو زیر نظر داره، حالا که اومدی جلوی آینه می‌خوای همه پشت خستگی‌هاست به صدای می‌شنوی مثل صدای خنده به بجه که داره به به طرف پر از شیرینی نگاه می‌کنه می‌تونه با تصور خامه‌های رنگی‌اش طعم شیرینشو بفهمه، بعد حرف زدی آره تو خودت گفتی بردار، شیرینما!

رنگی، اما به کاری هست، به جای شیرینی‌ها، فقط تو می‌دونی چه کار باید بکنی فقط باید خوب حواست رو جمع کنی و از هر فرصتی استفاده کنی، باید خوب ببینی با خیال راحت که کسی نمی‌فهمه چی می‌خوای و دنبال چی می‌گردی... حالا که دینگه حسایی بزرگ شدی، دینگه عادت کردی به شیرینی خوردن، اما جرات نداری جلوی خودتو بگیردی وقتی به دفعه نمی‌دونی چی می‌شه مثل شهر فرنگ که آدم رو به جاهای چشم‌های رنگی خیره می‌شی به شیرینی جناب بهت چشمک می‌زنه که به دفعه نمی‌دونی چی می‌شه مثل شهر فرنگ که آدم رو به جاهای...

احساس سوزش می‌کنی، به خودت می‌آبی و خجالت می‌کشی، صدای وحالت رو می‌شنوی آروم‌آروم داره اشک می‌ریزه، دلش گرفته از کارهای تو که فکر کردی همه این‌ها به جایی بر نمی‌خوره نه نقاشی تو تابلو شده و نه عکسی روی دیوار، همه چیز پنهونی و مخفیانه از پشیمونی حلقه‌های اشک می‌فهمی که چقدر دلت برای خودت تنگ شده بودا حالا فرصت هست تا دلت بخواد به خودت نگاه کنی!

باز صدای می‌شنوی مثل صدای گریه به بجه، دینگه شیرینی نمی‌خواد، دندان‌هاش درد می‌کنه!



من و بایام

تا حالا شده
اصلا یعنی چه
مکوت طلا؟

مستش تا همبر
اون جایی که
م که بینم و
نزه با کا

به دخترانه شش
به فکر افتاد
بنده به ادا
آدم پر حرف
بوشما!

دلیل اکفامی
بگو، زبان که

دینش با خدا حساس

۱۱. بعضی ها ششور
این دروغ، ه
خلاف ما

تعمون دو بشه
ادت کتیم، آقا

هم و صم خه

کسیم و باز هم
سیم و می خوایم
بن که حال ک

8

ی کسم اینہ کد
غ، آخہ دروغ
م می فرمایند۔
چہ جدی!

سارا بیگم

من برای می گفتم، خودمو ، دو روزه از «آدم سرش داغله» ببرام می زنند و کم کنن

اتاق پذیرای

پول و مقرر
باشته باشد
همیشه
است بشه
ردا رو بگیر
زنه برای
برو یه کاغ
هسته، کار

تد بیام.

نمایان می‌دهد که در این روز معتدل تر

امضا
په ۲ برای